

نکاتی چند در خصوص کلمه توحید

سید حسن خمینی*

چکیده: یکی از مسائل علم کلام که به طور استطرادی در علم اصول مورد بحث قرار می‌گیرد «کلمه توحید» یا «لا اله الا الله» است. در این مقاله، پس از توضیح کوتاهی در مورد مفهوم استثناء، در خصوص معانی مختلف حرف «لا» و همچنین امکان حذف خیر آن بحثی مطرح می‌شود تا محل نزاع و اشکال در مورد کلمه توحید مشخص گردد. در وهله بعد، نگارنده دیدگاه علمای مختلف را در پاسخ به این اشکال مطرح ساخته و در پایان بهترین نظر را برمی‌گزیند.

در این مقال برآنیم تا یکی از مباحث مطرح شده در علم اصول فقه را بازخوانی کنیم. قبل از شروع بحث اصلی و ضمن اعتراف به عجز علمی خویش لازم می‌دانم تا ابتدا نکاتی را در مورد موضوع این نوشتار یادآوری کنم:

الف) موضوع مورد بحث بیشتر به مباحث علم کلام شباهت دارد تا مباحث علم اصول. اما به مناسبت بحث «مفهوم استثناء» در کتابهای اصولی این موضوع نیز در این کتابها مورد بررسی و مناقشه قرار گرفته است. به طور کلی می‌توان گفت این موضوع از مباحث استطرادی علم

* تولیت مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) و رئیس هیأت امنای پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی.

اصول است.

ب) تعرّض تقریباً جمیع اصولیین متأخّر به این موضوع، بیشتر از باب آن است که این موضوع در متون اصلی علم اصول مطرح شده است و شرح و تعلیق این متون، بویژه کفایة الاصول مرحوم محقق خراسانی، می‌طلبیده است تا هر آن کس به این مهم مشغول می‌گردد این بحث را نیز مورد نظر قرار دهد.

ج) در این نوشتار بیشتر تلاش شده است تا جنبه اصولی این موضوع مدّ نظر قرار گیرد، گرچه ناگزیر به حوزه‌های ادبیات و تفسیر نیز داخل شده‌ایم. در واقع، اگر این موضوع از زاویه‌ای دیگر بررسی می‌شد، طبعاً شیوه استدلال دیگری را می‌طلبید و احتمالاً نتایج به طریق دیگری حاصل می‌شد.

د) آنچه مورد بحث قرار می‌گیرد، صرفاً مناقشه‌ای علمی است و ضمن آنکه نشانه دقت نظر اصولیین بزرگوار - علیهم‌الرحمه - می‌باشد، چون و چرایی است در دفتر درس و بحث. ظاهراً بحث مورد نظر کمتر ثمره علمی در پی داشته باشد، ولی بسیاری از اهل تحقیق معتقدند نداشتن ثمره علمی نه تنها از ارزش آن نمی‌کاهد، بلکه می‌تواند منشأ جوشش و بینشی ژرف در ساخت اندیشه گردد و این ادعا دفتری گشاده می‌طلبد که درباره حدود و ثغور آن به بحث بنشینیم و امیدواریم که چنین مهمی حاصل آید.

اینک به بررسی موضوع مورد بحث در این نوشتار می‌پردازیم.

۱- از جمله مباحث علم اصول، بحث مفاهیم و از جمله مفاهیم مورد بررسی در این علم «مفهوم استثناء» است. پرسشی که در مورد این مفهوم مطرح می‌شود این است که آیا از جمله‌ای که همراه استثناء واقع می‌شود، دو حکم استفاده می‌شود یا یک حکم؟ به بیان دیگر، آیا جمله حاوی استثناء، همان‌طور که حکم را در مستثنی‌منه ثابت می‌کند، حکم را از مستثنی سلب می‌نماید یا خیر؟ به عنوان مثال، آیا از جمله «اکرم القوم الا زیداً» علاوه بر آنکه وجوب اکرام قوم استفاده می‌شود، عدم وجوب اکرام زید نیز فهمیده می‌شود یا اینکه جمله مذکور نسبت به اکرام زید ساکت است و احتمال دارد جمله دیگری متعرض بیان حکم اکرام زید شود؟ تقریباً تمام اصولیین مفهوم استثناء را پذیرفته و تصریح کرده‌اند که استثناء از جمله سلبیه، حکم ایجابی را در مستثنی ثابت می‌کند و استثناء از جمله ایجابیه، حکم را به صورت سلبی در

مستثنی برقرار می‌سازد.^۱ آنان برای اثبات این مدعای خود استدلال‌هایی نیز آورده‌اند. (البته از ابوحنیفه نقل شده که این مفهوم را قبول ندارد و استدلال‌هایی برای رد آن آورده که ارائه آنها از حوصله این مقال بیرون است^۲). از جمله استدلالها، استدلالی است که مرحوم شیخ انصاری و مرحوم صاحب فصول مطرح کرده‌اند.^۳ اقامه این استدلال سبب بحثها و مناقشاتی شده است که به بررسی آن می‌پردازیم.

۲- ایشان با تمسک به کلمه توحید، یعنی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مدعی هستند که استثناء مفهوم دارد. استدلال ایشان چنین است که - بنابر نقل تاریخ - اعراب فقط با گفتن کلمه توحید و شهادت به رسالت حضرت نبی اکرم (ص) به دین مبین اسلام مشرف می‌شدند. پس شهادت به این دو جمله در دیدگاه نبی مکرم اسلام (ص) برای ورود به اسلام کفایت می‌کرده است و این خود دلیل بر آن است که استثناء دارای مفهوم است. چرا که اگر استثناء فاقد مفهوم می‌بود، جمله مذکور صرفاً نفی خدایان را بیان می‌کرد و اثبات خدای واحد - جل و اعلی - را متکفل نمی‌بود. پس همین که رسول گرامی اسلام، اعراب را به صرف گفتن این جمله داخل در اسلام می‌دانستند دلیل بر آن است که استثناء مفهوم دارد. برخی از بزرگان بر این استدلال خدشه‌هایی وارد کرده‌اند^۴، اما ما موضوع سخن خود را بیشتر به نکاتی اختصاص می‌دهیم که به واسطه این استدلال، در کلمات اصولیین رایج شده است.

۳- قبل از ورود به بحث، لازم است ابتدا نکاتی را از ادبیات عرب در مورد حرف «لا» متذکر شویم. حرف «لا» در ادبیات عرب سه معنای اصلی دارد:^۵

یک) «لا»ی نافی که چندین معنا دارد و دو معنای آن مشهور و مورد ابتلاست:
الف: «لا»ی نفی جنس که «لا»ی تبریئه هم نامیده می‌شود^۶ و همانند «إِنَّ» عمل می‌کند، به این معنا که بر سر مبتدا و خبر وارد می‌شود و مبتدا را که همان اسم «لا»ست مبنی بر فتح می‌کند. (توجه شود که اسم «لا» منصوب نمی‌شود بلکه مبنی بر فتح می‌شود) و خبر را که خبر «لا» باشد بر اعراب قبل، یعنی رفع باقی می‌گذارد. از ویژگیهای این «لا» آن است که خبر آن در موارد بسیار زیادی بخصوص در نزد اهل حجاز محذوف واقع می‌شود؛^۷ مثل «قَالُوا لِالضَّمِيرِ»^۸ و «قَالُوا

فَزَتْ»^۹.

ب: «لا»ی شبیه لیس که همانند «لیس» عمل می‌کند، به این معنا که بر مبتدا و خبر وارد می‌شود و اسم آن را که همان مبتدأست مرفوع و خبر آن را منصوب می‌کند.^{۱۰}

دو) «لا»ی ناهیه که بر سر فعل مضارع در می‌آید و معنای نهی ایجاد می‌کند.^{۱۱}

سه) «لا»ی زاید که برای تأکید می‌آید. همان طور که در آیه شریفه «لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»^{۱۲} آمده است.

روشن است که «لا» در کلمه شریفه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» از سنخ «لا»ی نفی جنس است و خبر آن حذف شده است. از آنجا که بنا بر نظر اکثر علمای نحو نمی‌توان جمله‌ای را بدون خبر در نظر گرفت مجبوریم خبر آن را در تقدیر گرفته و این جمله را با توجه به خبر محذوف معنا کنیم. (البته برخی در این مورد که همیشه لازم باشد برای «لا» خبری را در نظر گرفت تشکیک کرده‌اند که نظر این افراد را در ادامه مطرح خواهیم کرد).

۴- حال با توجه به اینکه خبر «لا» حذف شده باشد به تبیین محل نزاع می‌پردازیم. سؤال این است که خبر محذوف در جمله شریفه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» چیست؟ در پاسخ دو احتمال به ذهن می‌آید. خبر یا می‌تواند «موجوده» باشد یا «ممکن». مطابق قواعد ادبیات عرب هر جا مطلبی حذف شده باشد و قرینه بخصوصی نیز در کار نباشد باید به سراغ مشتقات افعال عموم از قبیل «موجوده»، «کائن» و... رفت. حال، اگر خبر محذوف «موجوده» باشد، در جمله یاد شده - با توجه به آنچه در بند ۱ آوردیم - یک حکم سلبی و یک حکم ایجابی داریم: «لا اله موجوده» و «الله موجوده» و اگر خبر محذوف «ممکن» باشد دو حکم ما به این صورت در می‌آید: «لا اله ممکنه» و «الله ممکنه».

توحید، یعنی اثبات وجود حق تعالی و نفی امکان الوهیت از غیر او^{۱۳}. انسان برای آنکه موحد شناخته شود باید به این هر دو شهادت دهد؛ یعنی هم باید به وجود حق تعالی شهادت دهد و هم شهادت دهد که خدایی غیر از او ممکن نیست. اکنون با توجه به معنای توحید، اگر خبر محذوف در کلمه توحید را «ممکن» فرض کنیم، نفی امکان الوهیت از غیر می‌شود ولی وجود حق تعالی مورد شهادت قرار نمی‌گیرد، بلکه امکان وجود حق تعالی مورد شهادت قرار

می‌گیرد و هستند ممکن الوجودهایی که موجود نیستند، مانند عقدا که ممکن است اما موجود نیست. اگر خبر محذوف را «موجود» در نظر بگیریم وجود حق تعالی مورد شهادت واقع شده است ولی آنچه از خدایان دیگر سلب شده، وجود آنهاست و نه امکان آنها. در حالی که بیشتر دانستیم آنچه در توحید لازم است شهادت به ممکن نبودن خدایان دیگر است و نه صرفاً موجود نبودن آنها.^{۱۴}

۵- مرحوم آخوند خراسانی^{۱۵} و به تبع ایشان مرحوم نائینی^{۱۶}، مرحوم آقا ضیاء عراقی^{۱۷}، مرحوم آیت الله خویی^{۱۸}، مرحوم آیت الله بجنوردی - علیهم‌الرحمه -^{۱۹} هر کدام با تفاوتی اندکی که در تقریر مطلب دارند، تلاش کرده‌اند تا اشکال مطرح شده را پاسخ گویند. پاسخ مرحوم آخوند^(ره) این است که لفظ «اله» که در مستثنی منه ذکر شد، به معنای واجب الوجود است و آنچه در جمله شریفه خبر واقع شده «امکان عام» است، زیرا فقط می‌توان امکان عام را بر خدا حمل کرد و حمل امکان خاص بر واجب الوجود به تناقض می‌انجامد. چون قسیم یک شیء را نمی‌توان محمول آن شیء قرار داد.* بنابراین اگر خبر محذوف را «ممکن» در نظر بگیریم جمله شریفه چنین می‌شود: «لا واجب الوجود ممکن بامکان عام و الله ممکن بامکان عام». همین که واجب الوجودی ممکن نبود معلوم می‌شود ممتنع است و همین که الله - تبارک و تعالی - ممکن است معلوم می‌شود موجود است، چرا که واجب اگر ممکن باشد موجود است و اگر موجود نباشد ممتنع است.

اگر خبر محذوف را «موجود» در نظر بگیریم جمله شریفه چنین می‌شود: «لا واجب الوجود موجود و الله موجود» و همین که نفی وجود از واجب الوجودی شد معلوم می‌شود که ممتنع است. به عبارت دیگر، در واجب الوجود امکان باوجود، مساوق است و لذا هر کدام از دو کلمه

«امکان خاص قسیم وجوب و امتناع است. آنچه واجب است ممکن نیست و آنچه ممکن است واجب نیست. ولی امکان عام، حالتی است اعم از وجوب و امکان و یا اعم از امتناع و امکان. به عبارت دیگر، در امکان عام آنچه منتفی است یک ضرورت است (یا ضرورت وجوب و یا ضرورت امتناع) در حالی که در امکان خاص طرفین ضرورت (هم امتناع و هم وجوب) سلب می‌شوند [برگرفته از: حاشیه ملا عبدالله علی التهذیب، ص ۲۱۹ و المنطق مرحوم مظفر، جلد ۱ و ۲ و ۳، ص ۱۶۷] و به این دلیل می‌توان گفت «واجب الوجود ممکن است به امکان عام» در حالی که نمی‌توان واجب الوجود را به امکان خاص ممکن نامید.

«ممکن» و «موجود» خبر واقع شوند، نقش دیگری را نیز ایفا می‌کنند؛ یعنی هم امکان و هم موجود را از خدایان نفی می‌کنند و هم امکان و هم وجود را در ذات باری تعالی اثبات می‌کنند. بزرگانی از جمله مرحوم امام، مرحوم محقق اصفهانی و مرحوم آیت الله بروجردی و همچنین شهید آیت الله سید مصطفی خمینی - علیهم الرحمة - بر این استدلال مرحوم آخوند (ره) اشکال کرده‌اند:

الف) کلمه «اله» در عرف عرب نه تنها به معنای واجب الوجود استعمال نشده و در کتابهای لغت آن را «معبود» معنا کرده‌اند^{۲۰}، بلکه در استعمال مجازی هم از «اله» به معنای واجب الوجود استفاده نشده است.^{۲۱} شاید در اصطلاحات علوم فقهی چنین وضع و یا چنین استعمالی مرسوم باشد، اما در محاورات یومیة اعراب چنین نیست. پیامبر اکرم (ص) در حالی این جمله شریفه را به عنوان شهادت از عرب و غیرعرب می‌پذیرفتند که بسیاری از آنها کمترین اطلاعی از اصطلاحات فلسفی نداشتند.^{۲۲} به بیان دقیقتر، اصلاً در آن زمان علوم فلسفی چنین اصطلاحی به این معنا نداشتند. از اخبار منقول از ائمه می‌توان استفاده کرد که کلمه «اله» یا به معنای خلق^{۲۳} «إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» بوده یا معبود.^{۲۴}

ب) اساساً ممکن نیست «اله» در موضوع مورد بحث ما به معنای واجب الوجود باشد، چرا که پیامبر اکرم (ص) وقتی این جمله را از کفار عرب می‌پذیرفتند که آنان بتها را می‌پرستیدند، اما بتها را واجب الوجود نمی‌دانستند.^{۲۵}

۶- در جواب اشکال بر کلمه توحید گروهی، از جمله شهید ثانی (ره)، چنین پاسخ داده‌اند^{۲۶} که همان‌طور که در ادبیات عرب «کان»ی تامه داریم، «لا» هم در این جمله، اسمیه و تامه است و به این دلیل اصلاً محتاج خبر نیست تا مشکلی پدید آید. همچنین، بعضی از بزرگان اضافه کرده‌اند که در تمام مواردی که عرب از «لا» بدون خبر استفاده کرده است، «لا» تامه بوده و اصلاً محتاج خبر نیست.^{۲۷}

این پاسخ مورد مناقشه گروهی از بزرگان از جمله مرحوم مشکینی و مرحوم آیت الله حائری یزدی - علیهما الرحمة - قرار گرفته است. چرا که اولاً، بر فرض که «لا» تامه باشد و محتاج خبر نباشد، باز مشکلی حل نمی‌شود، زیرا معنا کماکان نفی وجود از خدایان است و نه نفی امکان از

ایشان.^{۲۸} به عبارت دیگر (این تعبیر مرحوم مشکینی در تقریر مطلب است)، هر قضیه محتاج جهت است و جهت به معنای کیفیت نسبت میان موضوع و محمول^{۲۹} می‌باشد. در این صورت اگر جهت قضیه «ضرورت» باشد معنا چنین می‌شود: «اله معدوم است بالضروره جز الله» و این جمله جز امکان حق تعالی مدلولی را بیان نمی‌کند و از اثبات وجود حق تعالی قاصر است و اگر جهت قضیه «فعلیه» باشد معنا چنین می‌شود: «اله معدوم است بالفعل جز الله» و این جمله نفی وجود از خدایان می‌کند و نه نفی امکان.^{۳۰} شاید بتوان به تقریر مرحوم مشکینی اشکالی به این صورت متوجه ساخت که آنچه باعث پیدایش قضایای موجهه می‌شود جهت است. در قضایای ثلاثیه که مفاد «کان»ی ناقصه می‌باشند این جهت قابل تصور است، ولی در قضایای ثنائیه که مفاد «کان»ی تامه هستند این جهت قابل تصور نیست، چراکه جهت نسبت ثبوت محمول برای موضوع است در حالی که در قضایای ثنائیه، ثبوت موضوع محل بررسی است و بس. به هر حال، در هر صورت ملاک موجود در قضایا موجهه در موضوع مورد بحث ما قابل تصور است. در نتیجه راه حلی که «لا»ی تامه را مطرح می‌سازد با بیان مرحوم محقق حائری قابل تأمل و تخریب است. ثانیاً، هرچند نقل است که «لا» به صورت تامه نیز استعمال شده است^{۳۱} ولی حمل جمله شریفه بر استعمالات نادر چندان پسندیده نیست.

۷- مرحوم آیت الله حائری یزدی برای دفع اشکال به این صورت استدلال کرده‌اند که «اله» به معنای خالق است و جمله مذکور چنین معنا می‌شود: «خالق تمام موجودات موجود نیست جز خدا» که نتیجه این می‌شود که بقیه موجودات مخلوقات حق تعالی هستند و می‌دانیم که هرچه مخلوق است، ممکن است.^{۳۲} محقق اصفهانی در مقابل این استدلال پاسخی آورده‌اند (پاسخ ایشان در کلمات بعضی از متأخرین نیز به چشم می‌خورد)، بدین ترتیب که اگر چه «اله» در کلمات بعضی متأخرین نیز به معنای خالق به کار رفته است^{۳۳}، لکن جمله شریفه بر فرض مذکور یک حکم سلبی دارد (غیر خدا خالق نیست) و یک حکم ایجابی (خدا خالق است). مخلوقیت دیگران از مدلولات این جمله نیست، بلکه حکم عقل است و به این دلیل مورد شهادت قرار نمی‌گیرد.^{۳۴} به عبارت دیگر، جمله‌ای که به عنوان شهادت قرار می‌گیرد باید با دلالت مستقیم خویش، مطلبی را که مورد شهادت است بنمایاند نه اینکه با اضافه شدن به ادله عقلی دیگر

مطلب را تبیین کند.

۸- بزرگانی چون مرحوم امام، مرحوم اصفهانی و مرحوم آیت الله بروجردی، به مشکلی که در مورد کلمه توحید مطرح شده چنین پاسخ داده‌اند که اعراب اصل وجود حق تعالی را قبول داشتند و تنها معتقد بودند خدایان دیگری هم هستند که خدای تعالی رب آنهاست. خدایان ارباب عالم هستند که مسئولیت تربیت موجودات را برعهده دارند.^{۳۵} به عبارت دیگر، آنها واسطه در فیض هستند. بنابراین، می‌توان گفت ایشان در توحید ذات و توحید صفات مشکلی نداشتند و تنها در عبادت، مشرک محسوب می‌شدند. آنان خدایان را به عنوان شفیع می‌پرستیدند و قرآن از قول ایشان می‌فرماید: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»^{۳۶} و جمله شریفه در مقام شهادت بر بطلان عقیده ایشان وارد شده است و به این دلیل کلمه «اله» به معنای معبود به کار رفته و خبر هم «موجود» است و جمله چنین معنا می‌شود: «معبودی موجود نیست مگر خدا» و اساساً این جمله، برای شهادت بر توحید در عبادت وارد شده و توحید در ذات امری مفروغ عنه بوده است.^{۳۷} به تعبیری «اله» به معنای مستحق عبادت است؛ یعنی «هیچ کس مستحق عبادت نیست جز خدا»^{۳۸}.

بعضی از بزرگان از جمله صاحب آراء الاصول به این مطلب اشکال کرده‌اند که در تاریخ اگر نگوییم بسیاری از مردم از جمله ثنویه، توحید ذات را قبول نداشتند، مسلماً این نکته که توحید ذات در بین جمیع مشرکین امری پذیرفته شده بوده محل تردید است و به این جهت کلمه توحید باید متضمن شهادت به توحید ذات هم باشد.^{۳۹}

مرحوم شهید سید مصطفی خمینی نیز ضمن تأکید بر این مطلب اضافه کرده‌اند: بر فرض که در آن زمان چنین بوده است، لکن این از مسلمات اسلام است که کافری که معتقد بر ذات باری تعالی - جل و اعلی - نیست هم اگر این جمله و جمله محمد رسول الله را ادا کند، داخل در دین اسلام می‌شود. درحالی که با توجیه مذکور، تنها این جمله می‌تواند مشرکین در عبادت را داخل در اسلام کند و نمی‌تواند به عنوان شهادت چنان کافرینی محسوب شود.

۹- مرحوم آیت الله شهید مصطفی خمینی دو راه حل دیگر نیز ارائه کرده‌اند:^{۴۰}

الف) خبر هم «ممکن» باشد و هم «موجود» و این از ناحیه ادبیات عرب مشکلی ایجاد نمی‌کند.

ب) خبر در هر مقام به اختلاف حالات تفاوت می‌کند. اگر مقام، مقام شهادت بر توحید در عبادت است به گونه‌ای و اگر مقام شهادت بر توحید ذات است به گونه‌ای دیگر.^{۴۱} به نظر می‌رسد می‌توان به دومین راه حل ایشان اشکالاتی وارد کرد، چرا که هر کس یکبار شهادت بدهد وارد دین مبین اسلام می‌شود و با این حساب اگر کافر غیر معتقد به حضرت حق یکبار کلمه توحید را بر زبان جاری سازد، مسلمان به حساب می‌آید. در این صورت آن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که یکبار ادا شده است چه معنایی دارد؟ دانستیم هرچه خبر واقع شود، نمی‌تواند جمله‌ای بسازد که تمام توحید را افاده کند.

۱۰- از آنچه گذشت به نظر می‌رسد می‌توان به یکی از سه طریقه متوسل شد:

الف) راه حل صاحب تحریرات آیت الله شهید این است که خبر دو لغت است که به صورت مشترک نقش خبر «لا» را ایفا می‌کند و چنان‌که ابن مالک در الفیه و سیوطی در شرح خویش بر الفیه تصریح کرده‌اند، این امر در ادبیات عرب امری رایج و متداول است «واصبروا بائین او باکثرا عن واحد لم سراقه شعرا»^{۴۲}. همین نکته را ابن هشام نیز مورد تصریح قرار داده است^{۴۳} و دیگری این را اختیار جمهور علمای نحو معرفی کرده است.^{۴۴} در این صورت جمله شریفه می‌فرماید: «هیچ خدایی ممکن و موجود نیست و خدای تعالی ممکن و موجود است».

ب) راه حل حضرت امام^{۴۵} - مطابق عقیده‌ای که در شماره ۸ گذشت - این است که اعراب اصل وجود خدای تعالی را قبول داشتند و تنها در عبادت شرک می‌ورزیدند و لذا خبر در جمله شریفه «ممکن» است و معنای جمله چنین می‌شود: «خدایان ممکن نیستند و خدای تبارک و تعالی ممکن است» و این معنا با ضمیمه اینکه وجود خدا مسلم می‌باشد و همه کس حتی کسانی که به ظاهر خدا - جل و اعلیٰ - را نپذیرفته‌اند، در درون خویش به وجود آفریدگاری واقف هستند و فطرت آدمی همیشه به صورت ارتکازی به وجود حق - سبحانه و تعالی - رهنمون است و لذا اصل وجود خدا در پیشگاه همه افراد بشر مسلم و مفروغ عنه است، راهگشای مطلوب می‌باشد. مطابق این بیان - اگر چه می‌توان آن را مورد بحث قرار داد -

اشکالات صاحب تحریرات و صاحب آراء الاصول که در شماره ۸ بیان شد بر طرف می‌شود. ۴۶

ج) راه حلی که می‌توان آن را، در صورت تبیین مفصلتر، بهترین راه حل قلمداد کرد این است که آنچه باعث ورود یک فرد به اسلام می‌شود صرفاً اثبات وجود حق تعالی و نفی وجود دیگر خدایان است و اثبات صفات ذات حق در مراحل بعد و از مراتب کمال اعتقادات است و همچنین نفی امکان خدایان در مرتبه نخست از ایمان جایی ندارد و به نظر می‌رسد عدم اعتقاد به صفات حق تعالی اگر منجر به تکذیب نبی و یا نفی وجود خدای واحد - جل و اعلی - شود، باعث خروج از دین نمی‌گردد و این مبنا که می‌تواند در دایره‌ای وسیعتر مورد بحث قرار گیرد از جمله مبانی است که می‌تواند مشکل گشای بحث ما باشد. ۴۷ بنابراین خبر در جمله شریفه موجود است و با این خبر، توحید در مرتبه‌ای که برای تشرف به دین اسلام لازم است مورد شهادت قرار می‌گیرد. این جواب به واسطه آنکه خبر را در جمله شریفه «لا اله الا الله موجود» تصویر می‌کند، بر جوابی که در ذیل شماره ۱۰ / ب آوردیم ترجیح دارد، چرا که «موجود» از مشتقات افعال عموم به حساب می‌آید، در حالی که «ممکن» چنین خصوصیتی ندارد و پیشتر متذکر شدیم که در مواقعی که لغتی بدون قرینه خاص حذف شود، مطابق قاعده باید از افعال عموم به جای آن استفاده کرده بنابراین، می‌توان در صورت اثبات جواز اینکه «لا» می‌تواند بدون خبر استعمال شود، با توجه به آنچه در اینجا مطرح کردیم جوابی را که از مرحوم شهید ثانی در شماره ۶ نقل کردیم نیز مصحح اشکال بدانیم.

یادداشتها:

- (۱) آخوند خراسانی، کفایة الاصول، جلد ۱، ص ۲۰۹؛ روح الله موسوی خمینی، مناهج الوصول، جلد ۲، ص ۲۲۵.
- (۲) علاقه‌مندان می‌توانند به شرح مختصر الاصول عضدی، ص ۲۶۵ مراجعه کنند.
- (۳) شیخ محمد حسین اصفهانی، فصول الغرویه، ص ۱۹۵؛ شیخ انصاری، مطارح الانتظار، ص ۱۸۷.
- (۴) از جمله: آخوند خراسانی، همان.
- (۵) ابن هشام، مفتی اللیبیب، جلد ۱، ص ۳۱۳.
- (۶) جلال الدین سیوطی، البهجة المرضیة، جلد ۱، ص ۱۲۶.

- (۷) همان، ص ۱۳۳.
- (۸) شمرا (۲۶): ۵۰.
- (۹) سبا (۳۴): ۵۱.
- (۱۰) ابن هشام، همان، ص ۳۱۶.
- (۱۱) همان، ص ۳۲۲.
- (۱۲) قیامت (۷۵): ۱، (البته این آیه به صورتهای دیگر نیز تجزیه شده است).
- (۱۳) ملاهادی سبزواری، شرح منظومه، جلد ۲، «الهیات بالمعنی الاخص»، ص ۵۱۱.
- (۱۴) شیخ انصاری، همان، ص ۱۸۸؛ آخوند خراسانی، همان، ص ۲۱۰؛ شیخ عبدالکریم حائری، درر الفوائد، جلد ۱، ص ۲۰۷.
- (۱۵) آخوند خراسانی، همان.
- (۱۶) فوائد الاصول، تقریرات محقق نائینی، آیت الله محمد علی کاظمینی، جلد ۱ و ۲، ص ۵۰۱. همچنین: اجود التقریرات، تقریرات محقق نائینی، آیت الله ابوالقاسم موسوی خویی، جلد ۲، ص ۲۸۶.
- (۱۷) نهاية الافکار، تقریرات محقق عراقی، جلد ۱ و ۲، ص ۵۰۲. آیت الله شیخ محمد تقی بروجردی.
- (۱۸) آیت الله خویی، محاضرات فی اصول الفقه، جلد ۵، ص ۱۲۷.
- (۱۹) میرزا حسن بجنوردی، منتهی الاصول، جلد ۱، ص ۴۴۱.
- (۲۰) لمعجم مقایس اللغة، جلد ۱، ص ۱۲۷؛ القاموس المحيط، جلد ۴، ص ۳۹۹.
- (۲۱) مروج شوشتری، منتهی الدرایه، جلد ۳، ص ۴۳۲.
- (۲۲) نهاية الاصول، تقریرات مرحوم آیت الله بروجردی، آیت الله حسینعلی منتظری، جلد ۱ و ۲، ص ۳۱۳؛ تنقیح الاصول تقریرات امام خمینی، آیت الله اشتهااردی، جلد ۲، ص ۳۲۱؛ روح الله موسوی خمینی، مناہج الوصول، جلد ۲، ص ۲۲۶.
- (۲۳) مؤمنون (۲۳): ۹۱.
- (۲۴) سید مصطفی خمینی، تحریرات فی الاصول، جلد ۵، ص ۱۷۵.
- (۲۵) شیخ محمد حسین اصفهانی، نهاية الدرایه، جلد ۳، ص ۴۳۲.
- (۲۶) محقق حائری، همان، جلد ۱ و ۲، ص ۲۰۷؛ همچنین نگاه کنید به حاشیه مشکینی بر کفایه به نقل از الروضة البهیة شهید ثانی، جلد ۲، ص ۳۳۳.
- (۲۷) آیت الله ابوالقاسم موسوی خویی، همان، جلد ۵، ص ۱۴۷.
- (۲۸) شیخ عبدالکریم حائری، همان، جلد ۱ و ۲، ص ۲۰۷.
- (۲۹) محمد رضا مظفر، همان، ص ۱۶۶ و حاشیه ملاعبدالله علی التهذیب، ص ۵۹.
- (۳۰) حاشیه مشکینی، جلد ۲، ص ۳۳۳.
- (۳۱) سیبویه، الکتاب، جلد ۱، ص ۴۲۱.
- (۳۲) محقق حائری، همان، جلد ۱ و ۲، ص ۲۰۷.
- (۳۳) مؤمنون (۲۳): ۹۱.
- (۳۴) شیخ محمد حسین اصفهانی، همان، جلد ۲، ص ۱۸۰؛ روحانی، زبدة الاصول، جلد ۲، ص ۲۸۵.
- (۳۵) سید محمد حسین طباطبایی [علامه]، المیزان فی تفسیر القرآن، جلد ۱۷، صص ۳۳۳ و ۳۳۴.
- (۳۶) زمر (۳۹): ۳.

- ۳۷) شیخ محمد حسین اصفهانی، همان، جلد ۲، ص ۴۴۲؛ محقق بروجردی، همان، جلد ۱ و ۲، ص ۳۱۳؛ روح‌الله موسوی خمینی، *مناهج الوصول*، جلد ۲، ص ۲۲۶؛ *مروج شوشتری*، همان، جلد ۳، ص ۴۳۳.
- ۳۸) حکیم، *حقایق الاصول*، جلد ۱، ص ۴۷۷؛ سید مصطفی خمینی، همان، جلد ۵، ص ۱۷۶.
- ۳۹) علامه فانی اصفهانی، *آراء الاصول*، جلد ۲، ص ۲۹۱.
- ۴۰) سید مصطفی خمینی، همان، جلد ۵، ص ۱۷۶.
- ۴۱) همان، ص ۱۷۷.
- ۴۲) جلال‌الدین سیوطی، همان، ص ۱۱۰.
- ۴۳) ابن هشام، *اوضح المسالک*، جلد ۱، ص ۲۲۸.
- ۴۴) محمد محی‌الدین عبدالحمید، *عدة المسالک الی تحقیق اوضح المسالک*، جلد ۱، ص ۲۲۸.
- ۴۵) روح‌الله موسوی خمینی، *مناهج الوصول*، جلد ۲، ص ۲۲۶؛ *تهذیب الاصول*، تقریرات مرحوم امام، آیت‌الله سبحانی، جلد ۱، ص ۴۵۸؛ *تنقیح الاصول*، تقریرات مرحوم امام، آیت‌الله اشتهاردی، جلد ۲، ص ۳۲۱.
- ۴۶) مطابق تقریرات آیت‌الله سید علی محقق داماد.
- ۴۷) در دفاع از این عقیده می‌توان به فتاوی فقهای عظام درباره موضوع مرتد و احکام آن تمسک جست که بحث مفصلتری را می‌طلبد (هروة الوثقی، مسأله نجاست کافر).